



چالش‌های گرایش نهادی:

فرصت‌های جدید میان رشته‌ای در تئوری توسعه*

پیتر اوآنز

ترجمه: رضا مجیدزاده**

۱۶

روند نظریه‌پردازی در عرصه توسعه نقاط عطف جدیدی را تجربه می‌کند. تحلیل اقتصادی در توسعه سمت و سویی نهادگرایانه یافته است. هدف این مقاله بر شمردن فرصت‌ها چالش‌هایی می‌باشد که گرایش نهادی برای تئوری توسعه به وجود می‌آورد. بحث من با کنار گذاشتن «بنیادگرایی سرمایه» از جایگاه هسته نظری اقتصاد توسعه آغاز خواهد شد و سپس تنها به خود گرایش نهادی اختصاص خواهد یافت. با وجود اینکه گرایش نهادی، اشکال متنوعی به خود گرفته است، توجه من تنها بر چند کانون اصلی، یعنی «نظریه جدید رشد»، رهیافت نهادگرایی تاریخی نورث و «رهیافت قابلیت» سن معطوف می‌گردد. ^۱ این مقاله با طرح این پرسش پایان می‌پذیرد که آیا تحلیلگران متمایل به نهادگرایی به ویژه آنهایی که در شاخه‌های دیگری از علوم اجتماعی علاوه بر اقتصاد تبحر دارند، می‌توانند برای کمک به حل معماهای جدیدی که از جانب گرایش نهادی طرح می‌شوند، پیشنهادهایی ارائه نمایند.

علی‌رغم اینکه مسایل و موضوعات مطرح در گرایش نهادی، نظری هستند اما این مسایل برای سیاست‌گذاران در عرصه عمل و سیاست‌گذاری دلالت‌هایی دارند. خصوصیات تئوری‌هایی که بر انباشت سرمایه تمرکز داشتند، برنامه‌ریزی برای ایجاد سازگاری بین منافع نهادی استقرار یافته و مقتضیات موفقیت در توسعه بود. رهیافت‌های جدیدتر توسعه مبنای این تناظر ساده را زیر سؤال می‌برند. اگر تناقض‌های بین منافع نهادی موجود و اهداف توسعه‌ای حل‌شدنی باشد

* این اثر ترجمه‌ای است از: Evans, P (2005): "The challenges of the Institutional Turn: New Interdisciplinary Opportunities in Development Theory" in economics sociology of Capitalist institutions by Nictor Nee & Richard Swedberg(eds) Princeton University Press.

** پژوهشگر



راه حل تنها در رهیافت عالمانه تری به امور سیاسی تغییر نهادی پیدا می شود که قدرت و فرهنگ را به یکدیگر ارتباط داده و بر مسایل توزیعی متمرکز گردد. مقاله حاضر، مدعی پیشنهاد چنین راه حلی نیست. در اینجا تنها به این اکتفا می کنم تا توجه خواننده را به گستره ای جلب نمایم که پیشگامان تئوری توسعه در آن به ناچار به سمت یک زمینه جدید میان رشته ای تغییر جهت داده اند.

گرایش نهادی:

بر مبنای فروض «بنیادگرایی سرمایه» حل مسئله توسعه نیافتگی عمدتاً به صورت افزایش «موجودی سرمایه» کشورهای فقیر صورت می پذیرفت.^۲ این فرض چشم اندازی با جاذبه شهودی بسیار زیاد بود. از منظر کشورهای فقیر، این فرض چشم انداز خوش بینانه ای نیز ارایه می نمود. بنابراین اگر کشورهای فقیر پس انداز داخلی خود را افزایش می دادند، می توانستند ثروتمند گردند، سپس پس اندازها تبدیل به سرمایه گذاری می گشتند که درآمدهای آتی را به طور متناسب افزایش می دادند. در صورتی که این کشورها نمی توانستند نرخ پس انداز داخلی را افزایش دهند، تأمین مالی (طرح های سرمایه گذاری) از خارج از کشور شکاف را پر می کردند. کشورهای ثروتمند از بازدهی نزولی سرمایه لطمه می دیدند. سرمایه باید از نقاطی که نسبتاً وفور سرمایه داشتند و از این رو بازدهی کمتری تحمل می کردند (کشورهای ثروتمند) به نقاطی که به نسبت کمیابی سرمایه حاکم بود و نیاز به حصول بازدهی بیشتری بود (کشورهای فقیر) جریان می یافت. لذا رسیدن به وضعیتی مشابه کشورهای پیشرفته به توقع معقولی بدل شد.

متأسفانه، بنیادگرایی سرمایه هم به طور نظری و هم تجربی، شکست خورد. تقریباً پنجاه سال پیش، رابرت سولو (۱۹۷۵) توجه همگان را به این نکته جلب می کند که بنیادگرایی سرمایه نه مفهومی نظری ارایه می کند و نه سهمی در تبیین روند رشد آمریکایی دارد. با فرض وجود چنین سرمایه ای به ویژه سرمایه مادی که در معرض بازدهی نزولی قرار دارد احتمال افزودن به ذخیره سرمایه از عوامل رشد بلندمدت از نوعی که توسط ایالات متحده تجربه شده نخواهد بود.^۳ اعتماد داشتن به افزایش ذخیره سرمایه برای حل مسایل توسعه در جنوب نیز نتیجه خوبی به همراه نداشت. جریان سرمایه به عوض اینکه از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر جریان یابد گرایش به کشورهای ثروتمند دارد. پس از اینکه نهادهای بین المللی تلاش کردند تا با وام و کمک بلاعوض این مشکل را رفع کنند، بر این مطلب مأیوس کننده واقف گشتند که سرمایه بیشتر اغلب کمتر به کار می آید. با وجود تمام تردیدها حتی در سطح مباحث علمی، چشم اندازهای انباشت سرمایه به مثابه یک «نوشدارو» پا بر جا ماندند.^۴ با این وجود اجماع، سرمایه را از تخت



سلطنت خود به مثابه یک نوشدارو به صورت یکی از عوامل موجود در ترکیب پیچیده عوامل انتقال داد.^۵ امروزه، اکثر (اقتصاددانان) با هاف و استیگلیتز (۲۰۰۱، ۴۲۸، ۳۸۹) در این مورد که کمبود سرمایه باید نشانه‌ای از توسعه نیافتگی باشد و نه علت آن موافق هستند.

هاف و استیگلیتز (۲۰۰۱، ۳۸۹) با بیان ساده‌ای تأثیر آنچه را که «علم اقتصاد مصرف» می‌نامند بر مطالعه توسعه به این صورت تأکید می‌کنند: دیگر توسعه عمدتاً به مثابه فرایند انباشت سرمایه تلقی نمی‌شود. بلکه در عوض فرایند تغییر سازمانی در نظر گرفته می‌شود. این مطلب یکی از نشانه‌های تکان دادن پرچم گرایش نهادی است که البته گستره تغییر را به طور کامل در بر نمی‌گیرد. به همراه سازمان‌ها، پای فرهنگ و هنجارها نیز به میان کشیده می‌شود بنابراین قدرت در شکل‌دهی به ساختارهای سازمانی و فرهنگ، نقش محوری ایفا می‌کند.

گونه‌های متفاوتی از نهادگرایی وجود دارند که با روش‌های مختلفی به تعریف نهادها می‌پردازند.^۶ در اینجا تنها با زیرمجموعه کوچکی از نهادگرایی سر و کار خواهیم داشت.^۷ اساس بحث من فقط این است که تغییر جهت تمرکز به سمت نهادها طیفی از ملاحظات جدید را در تحلیل توسعه به دنبال خود مطرح می‌کند. ترجیحات که وابسته به اعتقادات و انتظارات هستند در برداشت‌های فرهنگی مشترک ریشه دارند. روابط میان کارگزاران اقتصادی که بر مبنای علایق و هویت به وجود می‌آیند، به راحتی به سطح تعقیب اهداف مادی تقلیل^۸ داده نمی‌شوند و شکل ترکیبی به خود می‌گیرند. تغییر تکنولوژیک همان‌طور که انگیزش‌ها را شکل می‌دهد از جانب آنها نیز شکل می‌یابد. تئوری توسعه تبدیل به دنیایی قشنگ و نو می‌شود که سرشار از مفهوم‌سازی‌های محورکننده و در عین حال لجوجانه^۹ است.^{۱۰}

تغییر جهت مسیر مطالعه توسعه به این دنیای قشنگ و نو، احتمالاً هدف اکثر نظریه پردازان با گرایش نهادی نبود. هدف آنها افزایش سازگاری و برازندگی عبارات نظری موجود و تطابق بیشتر پیش‌بینی‌ها با مشاهدات تجربی بود. گرایش‌هایی یک محصول فرعی داشت. نظریه جدید رشد نمونه‌ای برای این فرایند ارایه می‌کند.

نظریه جدید رشد: نظریه جدید رشد^{۱۱} که طی بیست سال اخیر بر تمام مباحث نظری رشد تسلط یافته است، از این استدلال ساده که تغییر تکنولوژیک اهمیت بسیار زیادی در تبیین رشد دارد، آغاز شد و سپس با تولید مفاهیم درونزای جدید، پیشرفت نمود. ظهور ایده‌های جدید تولیدی (نرخ تغییر تکنولوژیک) به جای اینکه پدیده‌ای باشد که تبیین آن خارج از مرز مدل‌های رشد اقتصادی انجام گیرد، به مثابه پدیده‌ای وابسته به انگیزه‌های اقتصادی که به‌نوبه خود توسط بافت نهادی شکل می‌یابد، در نظر گرفته شد.



اصولاً، دلالت‌های نظریه جدید رشد خوش بینانه هستند. زیربنای این خوش بینی، این ایده ساده است که منطق ملال آور بازدهی نزولی، که دورنمای استراتژی‌های توسعه مبتنی بر تجهیزات ماشینی و سرمایه‌های مادی را محدود می‌کند، برای ایده‌ها قابل کاربرد نیست. ایده‌ها کالاهایی هستند که برای تصاحب آنها رقابت صورت نمی‌گیرد، یعنی به طور همزمان توسط هر تعداد از افراد مختلف قابل استفاده هستند، همین‌که یک ایده مفید یا بخشی از دانش خلق شد هزینه کاربرد آن اساساً صفر خواهد بود، بنابراین بازدهی آن همراه با قلمروی کاربرد آن و بدون افزایش متناظر در هزینه آن افزایش می‌یابد (رومر، ۱۹۹۳: ۶۳). حتی اگر افراد قادر به امساک درآمد از مصرف به نفع پس انداز نباشند ایده‌های جدیدی که موجب تحریک نرخ تغییر تکنولوژیک می‌شوند، باعث رشد بیشتر خواهند شد. بازدهی فزاینده نسبت به ایده‌ها توانایی جبران بازدهی نزولی عوامل تولیدی دیگر را دارد.^{۱۲} به طور کلی، این دلالت‌ها برای کشورهای جنوب خوش بینانه‌تر به نظر می‌رسند. با این وجود، ذخیره بسیار عظیمی از ایده‌های مولد در شمال در دسترس هستند که با یک بررسی اجمالی، انتقال آنها به جنوب ساده به نظر می‌رسد. اگر بتوان این ایده‌ها را به صورت مؤثر درون فرآیند تولیدی جنوب تزریق نمود، رشد سریع حاصل خواهد شد.

اگر بر مجموعه‌ای از ایده‌ها که به طور متعارف به مثابه تکنولوژی تعریف می‌شوند (یعنی ایده‌هایی که فرآیند مادی تولید را دگرگون می‌کنند) تمرکز نماییم، پیشنهادهای خوش بینانه آسان‌ترین مسایل قابل فهم خواهند بود. عموماً این نوع از ایده‌ها را می‌توان به راحت‌ترین شکل از مرزهای ملی عبور داد و ذخیره کشورهای فقیر از ایده‌های مولد را زیاد کرد و موجب افزایش نرخ رشد آنها شد. از آنجایی که تکنولوژی اگر به صورت محدود تعریف شود، قابل گنجاندن در ماشین است، این امکان را به وجود می‌آورد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یا واردات کالاهای سرمایه‌ای توسط بنگاه‌های محلی با تسهیل انتقال ایده‌ها، بازدهی‌های فزاینده به وجود آورد. ممکن است ایده‌ها افشا هم بشوند (توسط افرادی غیر از مالکان خود مورد تقلید واقع شوند) یعنی به طور مثبتی بین و درون کشورها سرایت می‌کنند.

گاهی اوقات، امور به طریق فوق‌الذکر به جریان می‌افتد و در نتیجه آن رشد حاصل می‌گردد. البته در اکثر موارد، جریان ایده‌ها و کاربری آنها، فرآیندهای پیچیده و دشواری هستند. به دست آوردن بازدهی از ایده‌ها به توانایی ترکیب ایده‌ها با نهاده‌های مکمل (سرمایه مادی و نیروی کار ماهر) و توانایی ترکیب با ایده‌های مکمل بستگی دارد (ر.ک. استرلی، ۲۰۱۸: ۱۵۱-۱۵۰). در صورتی‌که چشم انداز بازدهی فزاینده این نهاده‌های مکمل را در وضعیت توزیعی و مکانی بهتری ترسیم



نماید آنگاه با وجود قابلیت انتقال ظاهری ایده‌ها، فقیر بودن یک دام باقی خواهد ماند. مورد نیروی کار ماهر مثال خوبی است. مهارت‌ها، مکمل‌های اساسی تکنولوژی هستند و احتمالاً بازدهی به هر مهارت ویژه‌ای به عنوان نتیجه انباشت مهارت‌های مکمل افزایش خواهد یافت. بنابر این، احتمال می‌رود که تمرکز نیروهای کار ماهر، سرمایه را جذب کند. نیروهای کار ماهر میل دارند به مکان‌هایی بروند که در آنجا بتوانند مهارت‌های خود را با مهارت‌های نیروهای ماهر دیگری ترکیب نمایند (ر.ک. کرمر ۱۹۹۳، هاف و استیگلیتز ۲۰۰۱؛ ضمیمه؛ استرلی ۲۰۰۱: ۱۶۰-۱۵۵). تمام این عوامل بر علیه کشورهای فقیر عمل می‌کنند. کشورهای فقیر از سه عامل لطمه خواهند دید. برخورداری از نیروی کار ماهر کم برای شروع، از گرایش طبیعی نیروهای کار ماهر برای مهاجرت به کشورهایی که توزیع بهتری دارند و بازدهی نسبت به مهارت آنها بیشتر است و از این واقعیت که شهروندانی که قصد اقامت در وطن خود را دارند نسبت به نیروهای کار کشورهای ثروتمند انگیزه کمتری برای سرمایه‌گذاری در آموزش حرفه‌ای دارند.

مسائل دیگری نیز در این زمینه مشهود هستند. اگر ایده‌ها، دارایی هستند، مالکان آنها نهایت تلاش خود را می‌کنند تا کنترل خود را بر بازدهی حاصل از ایده‌ها حفظ نمایند. از آنجایی که صاحبان ایده در کشورهای ثروتمند شمال متمرکز شده‌اند تا اندازه‌ای که آنها در حفظ کنترل خود موفق باشند، جریان بازدهی‌ها به سمت کشورهای شمال باز خواهد گشت. وقتی محور توجه بازدهی نزولی سرمایه مادی بود، گسترش همگرایی نرخ‌های رشد معقول می‌نمود. اگر بر ایده‌ها متمرکز شویم، کشورهایی که ذخایر بیشتری از ایده‌ها را انباشت کرده‌اند، احتمالاً سریع‌تر از کشورهای دیگر که ذخایر کمتری دارند، رشد می‌کنند. در واقع، یکی از مزیت‌های نظریه جدید رشد بر بنیادگرایی سرمایه این است که این نظریه شکست کشورهای فقیر را در دستیابی به وضعیت کشورهای ثروتمند قابل درک می‌نماید.^{۱۳}

با وجودی که نظریه جدید رشد با ترویج فهم عالمانه تری از علت مشکل بودن دستیابی به سطح کشورهای پیشرفته به انتقال توجه به مسائل نهادی (نظیر اینکه چگونه دام‌های فقر باید از بین بروند و جریان ایده‌ها گسترش یابد) کمک نموده است، سهم نظریه جدید رشد در گرایش نهادی بنیادی‌تر است. همین‌که رشد به صورت فرایندی مبتنی بر ایده‌ها، نه به صورت عاملی برونزا، بلکه به مثابه نتیجه فعالیت‌های کارگزاران آینده‌نگر اقتصادی که به انگیزه‌ها واکنش نشان می‌دهند در نظر گرفته شده، نهادها در هسته اصلی فرایند توسعه جای خواهند گرفت. به علت اینکه ترتیبات نهادی انگیزه‌های گسترش ایده‌ها را شکل می‌دهند، عامل اصلی تعیین‌کننده نرخ رشد هستند. این واقعیت که نهادها نه تنها انگیزه‌های لازم برای تولید ایده‌های جدید را قالب‌ریزی



می نمایند بلکه می توان آنها را به گونه ای که اساساً توسط ایده‌ها بوجود می‌آیند نیز در نظر گرفت تا منطق مقیدکننده نظریه جدید رشد به گرایش نهادی را کامل کنند.

نهادها و ایده‌ها: اکثر نظریه پردازان توسعه با این مطلب موافقت که نوع ایده‌هایی که در تبیین علت توسعه برخی کشورها و رکود برخی دیگر تعیین کننده‌ترین عوامل هستند، تکنولوژی‌ها وابسته به تغییرات فرآیندهای مادی تولید نیستند، بلکه زنجیره‌های پیچیده ایده‌هایی اند که مبنای نهادها و سازمان‌ها را شکل می‌دهند. در ساده‌ترین سطح، ایده‌ها در گستره‌ای از نهادها از دفترداری دو طرفه و کتاب‌های راهنمای عملیاتی نمایندگی‌های مک‌دونالد، تا قواعد کمیته کنگره (آمریکا) و دانشگاه‌های تحقیقی قرار دارند. به علت ویژگی غیررقابتی ایده‌های بنیادی بازدهی تولیدی ایده‌ها با گسترش چشم انداز کاربرد آنها افزایش می‌یابد.

وقتی بازدهی نسبت به تکنولوژی‌های سازمانی بنگاه‌ها را بررسی می‌کنیم، پتانسیل تکنولوژی‌های نهادی برای ایجاد بازدهی بسیار مشهود است. بنگاه‌های الومارت، مک‌دونالد یا استرابوکس همین‌که سیستمی از ایده‌های سازمانی را گسترش دادند، می‌توانند آن را برای ایجاد بازدهی در هزاران مکان در سراسر کره زمین به کار گیرند. دستورالعمل سازمانی، همانند نقشه یک چرخ دستی، ویژگی غیررقابتی دارند و هزینه اضافی وجود افراد بسیاری که آن را همزمان به‌کار می‌گیرند بسیار ناچیز است. این نوع از «تکنولوژی‌های سازمانی» در ایجاد بازدهی به‌اندازه ایده‌های تکنولوژیک قراردادی که همانند تصاویر ذهنی (مثل MSDOS) بلافاصله به ذهن متبادر می‌شوند، قدرتمند می‌باشند. ایده‌های بنیادی‌تر، ایده‌های نهادینه شده‌اند که در سطح اجتماع به مثابه یک کل عمل می‌کنند، مثل هنجارهای اداری، قواعد حقوقی و سازوکارهای دیگر حکومت که خود ایده هستند. اما انگیزه‌هایی برای تولید انواع ایده‌های جدید بوجود می‌آورند (یا در بوجود آوردن این انگیزه‌ها شکست می‌خورند) و بدین وسیله در تعیین نرخ کل رشد مؤثر واقع می‌شوند. تحلیل نهادگرایانه داگلاس نورث (۱۹۸۱، ۱۹۹۰، ۱۹۸۶) با استدلال در مورد اینکه کیفیت نهادهای موجود در این نوع از نهادهای حکومتی بهترین تبیین تاریخی درجات متفاوت توسعه یافتگی را فراهم می‌سازد، با نظریه جدید رشد همگرا شده و گرایش نهادی را پیشرفته‌تر می‌نماید.

یکی از آثار مهم نوشته‌های نورث این است که سیاست‌های نهادی را عامل اصلی و تعیین‌کننده رشد قرار می‌دهد. در نظریه جدید رشد، به علت اینکه متغیرهای سیاسی انگیزه‌های کارگزاران اقتصادی را برای پرورش ایده‌های جدید تحت تاثیر قرار می‌دهند، مسایل سیاسی وارد معادلات رشد می‌شوند.^{۱۴} در تحلیل نورث خصوصیات سیاسی نهادها نقشی فراتر از تولید انگیزه‌ها



برعهده دارد. این خصوصیات همراه با یک نوع نظمی در فروض و رفتار آنها جا افتاده و آنها را وادار می‌سازد تا به روش‌های «وابسته به مسیر طی شده» عمل کنند.

«چارچوب‌های نهادی» که به زعم نورث عامل تعیین‌کننده زیربنایی عملکرد بلندمدت اقتصادها هستند (۱۹۹۰: ۱۰۷) شبیه به همان چیزی است که جامعه‌شناسان آن را «نظم دستوری» می‌نامند و به طور صریح هنجارهای غیررسمی و آداب و رسوم را همانند قواعد رسمی و کار آیین‌ها در بر می‌گیرند. چشم انداز یک «نظم دستوری» بسیار فراتر از تضمین حقوق مالکیت توسط مجازات فریب کاری و زورگویی است. حتی اگر ما خود را به جنبه‌هایی از چارچوب نهادی محدود سازیم که هسته اصلی رشد اقتصادی است، فراهم ساختن ضمانت‌های کلیشه‌ای برای حقوق مالکیت مستلزم ترکیب پیچیده‌ای از مشروعیت یادگیری اجتماعی و قدرت قهری خواهد بود.

همانند نظریه جدید رشد، نسخه نهادگرایی تاریخی نورث از یک جنبه مهم، سنتی باقی می‌ماند: رشد درآمدها، تا جایی که توسط قیمت‌گذاری بازار اندازه‌گیری می‌شود، هم‌چنان بنیادی‌ترین سنجش توسعه خواهد بود. اگرچه وجود تعداد زیادی از موارد تکذیب و اهمیت اهداف اجتماعی و سیاسی دیگر باعث شده تا عوامل پیش‌گفته در سطح مکمل باقی بمانند و به‌طور ضمنی نسبت به سنجش بنیادی درآمد در سطح دوم اهمیت قرار گیرند. شکوفایی کامل گرایش نهادی به رهایی از این چشم انداز محدود بستگی دارد و رهیافت قابلیت آمارتیا سن بهترین نمونه منطقی رهایی را ارائه می‌دهد.

رهیافت قابلیت^{۱۵}: «سن»، قابلیت را به صورت مجموعه‌ای از امور ارزشمند تعریف می‌کند که انجام آنها یا برخورداری از آنها برای فرد توجیه دارد. گستره قابلیت‌ها از برخورداری مطمئن از خوراک کافی تا برخورداری از امکان حضور به صورت مشارکت‌کننده مورد احترام در زندگی اجتماعی، به شدت متنوع است. اگر همه موارد را یکجا در نظر بگیریم قابلیت دامنه‌ای را مشخص می‌کنند که افراد در آن دامنه می‌توانند آن نوع زندگی را که برای آنها ارزشمند است (و دلیلی برای ارزش آن دارند) پیش گیرند. (سن، ۱۹۹۹a: ۱۸).

رهیافت قابلیت دو گام مرتبط لاینفک را بر می‌دارد: اول اینکه، مؤثرترین و دقیق‌ترین تلاش در میان مجموعه وسیعی از کوشش‌ها است که این گزاره را بر علم اقتصاد متعارف تحمیل می‌کند که رشد قابلیت‌های انسانی تنها ابزار مورد قبول سنجش توسعه می‌باشد و رشد درآمد تنها یک سنجش واسطه است که به طور ناقص با هدف واقعی هم بستگی دارد.^{۱۶} همزمان با این مسأله طبقه براهین رهیافت قابلیت تبادل نظر دموکراتیک نه تنها روش موجهی برای جهت‌دهی تلاش‌ها



برای گسترش قابلیت‌های انسانی است بلکه تنها روش قابل دفاع نیز می‌باشد.^{۱۷} احتمالاً اکثر اقتصاددانان تصدیق خواهد کرد که توسعه قابلیت‌های انسانی هدف غایی توسعه است. محل اختلاف آنها با من در عقاید آنها است. آنها معتقدند، علی‌رغم اینکه شاخص‌های بهداشت آموزش یا مسایل مربوط به امنیت و حقوق مدنی همگی مهم هستند، هیچ روشی برای تعیین وزن و جمع زدن آنها وجود ندارد که ابزاری برای مقایسه سطح کل مطلوبیت و رفاه مجموع افراد، چه به صورت بین‌کشوری و چه طی زمان، ارایه نماید. بنابراین بهترین (و در واقع تنها) سنجش کلی مؤثر در دسترس برای اندازه‌گیری توسعه قابلیت‌ها، افزایش درآمدهای واقعی است.^{۱۸} آنچه که باعث می‌شود من این مطلب را نپذیرم وی را در موضع مخالف قرار می‌دهد. به اعتقاد من درآمد واقعی از نظر تحلیلی یک سنجش ناکافی برای بررسی تطبیقی رفاه است (۱۹۹۰a: ۸۰-۷۹) و تلاش‌های مبتنی بر مطلوبیت برای تحویل بهزیستی به «یک چیز خوب متجانس» (درآمد واقعی) نیز ناکافی و ناقص می‌باشد.^{۱۹}

خودداری سن از پذیرش درآمد واقعی به عنوان قابلیت «یک چیز خوب» در ارایه ابزاری برای توسعه، موضوع انتخاب اجتماعی را در قلب «آنچه که توسعه در مورد آن است» قرار می‌دهد (ن.ک. سن ۲۰۰۱). برای اینکه رهیافت قابلیت به کار آید، باید امکان به حساب آوردن قابلیت‌های مختلف با وزن دهی مقبول را داشته باشد. از این مطلب نتیجه می‌گیریم که استدلال روش‌شناختی محکمی برای تأکید بر نیاز به طراحی و انتخاب وزن‌های ارزیابی صریح برای اجزای مختلف کیفیت زندگی (یا بهزیستی) و سپس جای‌گذاری وزن‌ها برای بحث عمومی باز و بررسی انتقادی وجود دارد. (۱۹۹۹a: ۸۱)^{۲۰} به عبارت دیگر، برداشت پیشین از آنچه که نیازهای اقتصادی هستند (محتوای آنها و نیروی آنها) نیاز به بحث و تغییر دارد (۱۹۹۹a: ۱۵۳).^{۲۱}

رهیافت قابلیت یک فرآیند سیاسی دموکراتیک را در مفهوم عمیق استلزام نظرخواهی مستمر شهروندان مطرح می‌سازد. ما ناگزیر از نگرانی در مورد سیاست‌های نهادها هستیم، این نگرانی از این‌که نهادهای بهتر توانایی ما را برای دستیابی به اهداف مفروض در تئوری اقتصادی (همانند اهداف مطرح در نظریه جدید رشد) افزایش می‌دهند نیست، بلکه از این ناشی می‌شود که نهادهای تصمیم‌گیری تنها ابزار تعریف مناسب اهداف مطلوب توسعه هستند.^{۲۲}

پس از سن، احیا و رواج مجدد تجمیع معمولی مبادلات فردی از طریق بازار یا تحلیل فن‌مدار از بالا به پایین نیازها به مثابه بیان موجز و کافی اهداف اقتصادی جامعه مشکل به نظر می‌رسد.^{۲۳} تا زمانی‌که الگوهای توسعه فرض می‌کردند که ترجیحات را باید به مثابه عوامل برونزا تلقی نمود و از موضوع انتخاب اجتماعی اجتناب ورزید، تعریف فن‌مداری از ابزار نیل به



هرهدف معقول، که در عمل رشد درآمد واقعی را معنی می‌داد، مورد پذیرش بود. حتی اگر درست‌کردن ترجیحات به طور منطقی مقدم بر یافتن راه حلی برای چگونگی فهم آنها بود، هیچ روشی برای شروع به کشف مترادفی برای فهم معنی عبارت درست کردن، وجود نداشت. بحث ظریف و قانع‌کننده سن مبنی بر اینکه «درست» به معنی «دستیابی به هدف از طریق بحث عمومی آزاد» است ماهیت استدلال را تغییر می‌دهد. تلاش برای کشف سازوکارهای یکپارچه نهادی برای درخواست بحث عمومی و آزاد تبدیل به مسئله اصلی می‌شود.

همین‌که نظریه جدید رشد، سمت و سوی تغییر تکنولوژیک و خلق ایده‌ها را به سمت چیزی تغییر داد که باید با محتوای علم اقتصاد مورد توجه قرار می‌گرفت (به عوض اینکه به‌راحتی برون‌زا فرض شود) رهیافت قابلیت فرآیند تکوین ترجیحات جمعی را به‌صورت بازگشت‌ناپذیری درون‌زا نمود.^{۲۴} نه تنها ترجیحات تبدیل به نتایج درون‌زای ترتیبات نهادی شدند بلکه نوع ویژه‌ای از ترتیبات نهادی، یعنی آنهایی که بحث عمومی را ترویج داده و مبادله را شکل می‌دهند، به مثابه شرط لازم تکوین ترجیحات معقول مشخص می‌شوند.

رهیافت قابلیت، محور توجه را به نهادهایی معطوف می‌کند که انتخاب اهداف توسعه‌ای را تسهیل می‌نماید. بدین ترتیب، نهادهای تصمیم‌گیری جمعی، هسته اصلی هر تئوری اقتصادی توسعه را تشکیل می‌دهند، یعنی نه تنها در قلب تئوری‌های سیاسی یا اجتماعی توسعه قرار می‌گیرند بلکه مرکزیت هر تئوری اقتصادی توسعه را نیز به دست می‌آورند. تصویر ذهنی این مطلب قابل فهم و مستدل است. توانایی جوامع و گروه‌ها در تعریف اهداف خود، قطعاً مبنایی‌ترین نوع تکنولوژی نهادی است. بدون وجود این توانایی، اکتساب فنون نهادی دیگر احتمالاً موفقیتی به همراه نخواهد داشت. پذیرش این واقعیت مبنایی، میزان چالش‌ها را برای کسانی که سعی خواهند کرد تا گرایش نهادی را بر مبنای دستاوردهای قبلی توسعه دهند، به طور تدریجی افزایش می‌دهد.

چالش‌های گرایش نهادی:

یکی از دلایلی که موجب می‌شود نظریه پردازان و سیاست‌گذاران به بنیادگرایی سرمایه متوسل شوند این است که تجویزهای سیاستی آن آینده‌نگر بوده و با ساختار جهانی کنونی قدرت اقتصادی سازگار می‌باشد. پیش فرض نظری که طبق آن نهاد سرمایه، عامل اصلی رشد رفاه هستند، با ترجیحات کسانی که سرمایه، مسأله اصلی مورد توجه در سیاست توسعه، را کنترل می‌کنند انطباق دارد. گرایش نهادی نه سادگی را توصیه می‌کند و نه بر سازگاری (فوق‌الذکر)



تأکید دارد. دلالت‌های گرایش نهادی برای سیاست (توسعه) پیچیده و اغلب مبهم هستند و گرایش نهادی توجه ما را به روش‌هایی جلب می‌کند که طبق آنها، به ویژه در کشورهای فقیر منافع شهروندان قدرتمند و بانفوذ ممکن است با منافع شهروندان عادی در تضاد باشد. اگرچه از جنبه مهم‌ترین مسایل مطرح در اینجا، گرایش نهادی اثر دیگری نیز دارد که عالمان علوم اجتماعی را خارج از محیط علم اقتصاد به چالش می‌کشد به طور سنتی ادعا شده که این گرایش حول محور نهادها شکل گرفته، تا چشم اندازهای جدیدی که خارج از عرصه علم اقتصاد وجود دارند، به کار گمارند و مسأله چگونگی مشارکت رهیافت‌های آنها را در حل برخی از اشکالاتی که توسط گرایش نهادی ایجاد می‌شود، تحت سلطه خویش درآورند.

ماهیت چالش فوق‌الذکر در اینجا با سه مثال از مسایل مطرح در گرایش نهادی که به اعتقاد من به ویژه برای ثنوری، سیاست و حوزه سیاسی توسعه بسیار قابل اهمیت می‌باشند، تشریح خواهد شد. در ابتدا، من برخی از پی‌آمدهای نگران‌کننده نظریه جدید رشد را مطرح خواهم نمود: دلالت‌های تمرکز بر قدرت اقتصادی ایده‌ها برای تمرکز جهانی درآمد و ترجیحات نهادی کسانی که منافع اختصاصی اصلی در ایده‌ها را دارند. سپس، تقریباً به طور مختصر، دلالت‌های بدبینانه بینش غیرکارکرد گرایانه نورث از نهادهای پایه برای تکامل حکمرانی اقتصادی را مورد بحث قرار می‌دهم. در نهایت، ضمیمه‌های ممکن رهیافت قابلیت را که هم برای نابرابری و هم برای حکمرانی دلالت‌هایی دارد، تشریح می‌کنم.

ایده‌ها و نابرابری: نظریه جدید رشد، تحلیل نهادهای حکمرانی را در هسته اقتصادی‌ترین تحلیل‌های رشد قرار می‌دهد. همزمان، این نظریه نقش مهمی برای مجموعه ویژه‌ای از کنشگران اقتصادی پیش‌بینی می‌کند که اهمیت آن رو به افزایش خواهد بود. این کنشگران، که احتمالاً (به پیروی از نگروبوئنته [۱۹۹۵]) کارآفرینان «متکی به واحد اطلاعات»^{۲۵} نامیده می‌شوند، بنگاه‌هایی هستند که مهم‌ترین دارایی آنها به عوض اینکه «مجموعه‌ای از اتم‌ها باشد، مجموعه‌ای از واحدهای اطلاعاتی است»، که این واحدهای اطلاعاتی ایده‌ها و مقررات اند و نه ماشین‌ها یا منابع طبیعی. کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعاتی، مزیت‌ها و ترجیحات نهادی متمایزی دارند که هر دو مفهوم به طور بالقوه پیچیده و نامعین هستند.

امکانات جالب و مهمی که برای رشد از جانب بازدهی فزاینده ایده‌ها ناشی می‌شود به وسیله گسترش امپراطورهای اقتصادی مبتنی بر واحدهای اطلاعاتی متجلی می‌گردد. همزمان، وقتی رشد، مبتنی بر واحدهای اطلاعات است، فقدان استدلالی به نفع سلطه‌نهایی زیان‌های مقیاس گرایش‌های متمایل به تمرکز درآمد و قدرت اقتصادی را از جانب نیروهای بازار کنترل نشده باقی



می‌گذارد. با فرض اینکه نمی‌توان قدرت سیاسی را واقعا از قدرت اقتصادی مجزا کرد نکته مطرح شده به معنی افزایش نابرابری سیاسی همانند نابرابری اقتصادی است.

فارغ از زیان‌های معمولی ناشی از مقیاس که از وابستگی به سرمایه فیزیکی ناشی می‌شود و متعاقباً از جانب منحنی هزینه **U** شکل که قطب اصلی تعادل‌های رقابتی هستند، مقید نمی‌باشند کسانی که دارایی آنها عمدتاً شکل ایده‌ها و تصورات را دارد از موقعیتی بسیار عالی برخوردارند. کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعاتی می‌توانند از بازدهی فزاینده مربوط به محصول، تا زمانی که چشم انداز و قلمروی بازار گسترش می‌یابد، بهره مند گردد. امکان بازدهی که به طور نامحدود با اندازه بازار افزایش می‌یابد، نه تنها برای تکنولوژی، نظیر برنامه MSDOS، وجود دارد بلکه برای ایده‌ها و تصورات نیز به صورت عمومی‌تر (هر چیزی از فرمول کوکاکولا تا تصویر میکی ماوس یا مایکل جوردن در حال انداختن توپ در سبد بسکتبال) وجود دارد. «پیامدهای خارجی شبکه» و آنچه که باید «پیامدهای خارجی فرهنگ» نامیده شود اثرات بازدهی فزاینده را تشدید می‌کند^{۲۶} انگیزه‌های محفوظ داشتن «مزیت‌های اولین پیشنهاددهنده» و «محبوس داشتن»^{۲۷} بسیار زیاد هستند. تمام این موارد امکانات تمرکز درآمد و قدرت را بسیار فراتر از آنچه که در اقتصادی مبتنی بر تولید فیزیکی کالاها عینی ساده وجود دارند، افزایش می‌دهد.

در سطح بین‌المللی، اثر یک اقتصاد مبتنی بر واحدهای اطلاعاتی بر تمرکز بازدهی‌ها به بهترین شکل از جانب مزیت رقابتی ویژه‌ای که با خصوصیت سرریزهای مثبت ناشی از دارایی‌های فرهنگی آمریکا به بنگاه‌های آمریکایی تعلق می‌گیرد، توضیح داده می‌شود. بازدهی عمومی که به فصاحت زبان انگلیسی تعلق می‌گیرند، نقطه آغازین است. ویژگی نمادینی که فرهنگ آمریکایی به طور عمومی‌تر دارای آن است در باقی جهان به سرریزهای مثبت بالقوه برای مالکان بخش‌های ویژه فرهنگ آمریکایی می‌افزاید: بنابراین عایدی‌های مک دونالد از وابستگی مبهم آن به میکی ماوس ناشی می‌شود و هر دو از وابستگی پراکنده خود به مایکل‌ها (جوردن و جکسون) عایدی کسب می‌کنند. مزیت‌هایی که بیشتر از ترجیحات جمعیت ناشی می‌شوند نیز اهمیت زیادی دارند. هر چیزی از دانش استانداردهای حسابداری آمریکایی [حداقل تا زمان اخیر] تا آموزش رسمی آمریکایی علم اقتصاد یک دارایی با بازدهی بالقوه است.

این ترکیب از مزیت‌های رقابتی با پویایی‌های دیگر نظریه جدید رشد که پیشتر مورد بحث قرار گرفت تعامل دارند. بازدهی بالاتر نسبت به نیروی کار ماهر آمریکایی که از تسلط ویژه آمریکا بر دارایی‌های فرهنگی ناشی می‌شود، به جذب نیروی کار ماهر بیشتری کمک می‌کند. بازدهی‌های فزاینده وابسته به تجمع‌های بیشتر نیروی کار ماهر در بازار نیروی کار ماهر دورهای خوش‌خیم به



وجود می‌آورد. مکملیت‌ها به همراه نهاده‌های دیگر به افزایش بازدهی نسبت به سرمایه کمک می‌کنند و الی آخر. برای کشورهای فقیر، منطق مشابهی به طور معکوس عمل می‌کند.

در سطح بنگاه، مزیت‌های مایکروسافت مشابه مزیت‌های عمومی بنگاه‌های آمریکایی به مثابه یک گروه است. کنترل مؤثر بر ترتیبات با ارزش ویژه واحدهای اطلاعات (MSDOS) نه تنها در بازار سیستم‌های عامل، خود تقویت‌کنندگی را ثابت کرده بلکه مزیت‌های پر قدرتی در محیط بازارهای مجاور آن، از مرورگرها تا مجموعه‌های بازی، فراهم آورده است.

عدم توانایی مجموعه پر قدرت و اصلی رقبای وحشت زده، برای کاربرد وسایل دفاعی نهادی موروثی (قوانین ضد تراست) در موازنه قدرتی که توسط مالکیت این مجموعه قدرتمند از ایده‌ها ایجاد می‌شود، با فرض تقابل بین رشد مبتنی بر واحدهای اطلاعات و رژیم کنونی حکمرانی اقتصادی، شاخص خوبی از تقویت گرایش‌ها به سمت تمرکز می‌باشد.

نظریه جدید رشد ما را از گرایش‌های قدرتمند به سوی تمرکز بازدهی‌ها که به تبیین افزایش‌های مشاهده شده در نابرابری که در دوره معاصر جهانی شدن بسیار چشمگیر است، آگاه می‌سازد. اثر دیگری در زمینه اقتصاد توسعه که اخیراً خلق شده این گرایش‌ها را نگران‌کننده‌تر می‌کند. تحت فروض قدیمی که عنوان می‌داشتند نابرابری وابستگی مستقیم به سطح بیشتر پس انداز، میزان سرمایه‌گذاری و بنابر این رشد دارد، می‌بایست افزایش نابرابری، نشانه‌هایی از نرخ رشد افزایش یافته به همراه می‌داشت. اخیراً، مجموعه گسترده‌ای از مطالعات تجربی^{۲۸} نشان داده‌اند که در کشورهایی که توزیع درآمد در آنها بهتر است رشد بیشتری را تجربه نموده‌اند (استیوارت، ۲۰۰۰: ۵). سطوح عمومی بالاتر بهداشت، تغذیه و آموزش که تابعی از برابری بیشتر هستند، جمعیت مولدتری را در پی دارد. به همین ترتیب، توزیع مساوات طلبانه‌تر دارایی‌ها (زمین و اعتبار نمونه‌های ایده آل هستند)^{۲۹} کمک‌کنندگان مولدی برای درک ویژگی افرادی که در غیر اینصورت قادر به کاربرد انرژی و ایده‌های خود برای جبران کمبود نهاده‌های مکمل نخواهند بود، به وجود می‌آورد^{۳۰}. هیچ‌یک از این موارد وعده فوق‌العاده رشد مبتنی بر تولید و به کارگیری ایده‌های جدید را در افزایش مشابه رفاه شهروندان عادی در کشورهای فقیر و ثروتمند، انکار نمی‌کند^{۳۱}، بلکه بر اهمیت توانمندسازی نهادها در جبران جنبه منفی غیرمساوات طلبانه رشد مبتنی بر واحدهای اطلاعات تأکید می‌کند. دو نوع واکنش نهادی قابل تصور است:

نخست اینکه قابلیت نهادهای حکمرانی در جلوگیری از گرایش‌های نابرابری، باید بوجود آید. راه دیگر این است که اجازه دهیم نابرابری افزایش یابد اما محور توجه معطوف به ارایه ابزاری برای جبران اثرات منفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نابرابری یا افزایش نابرابری می‌گردد. البته، اگر ما



از ضرورت به سمت احتمال حرکت کنیم، پیش بینی روند تغییر در نهادهای حکمرانی اقتصادی باید با دستور کار احتمالی مطالعه خود کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعات آغاز شود.^{۳۳} دستور کار نهادی مطالعه کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعات اغلب باید به طور اجتناب‌ناپذیری در مرکز مسئله تصاحب‌بازدهی حاصل از ایده‌ها قرار گیرد. به علاوه، محدوده‌ای که طبق آن اطلاعات «دارایی خصوصی» است، اغلب مبهم می‌باشد (مثل ژنوم انسانی). کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعات نیاز به ساختارهای سیاسی و حقوقی دارند که دشواری سرقت ایده‌هایی را که مالکیت آنها تثبیت شده، حداکثر سازند و تغییر شکل ایده‌ها را که باید به عنوان بخشی از مسایل مشترک دارایی خصوصی در نظر گرفته شود، تسهیل نماید.

بازارهایی که معاملات واحدهای اطلاعات در آنها صورت می‌گیرد باید شدیدتر از بازار کالاهای همگن ساماندهی و تنظیم شوند؛ در غیر این صورت تهدید بازدهی‌ها برای مزاحمان به وسیله کپی‌برداری از ایده‌ها یا تصاویر بسیار آسان خواهد بود.^{۳۴} از تلاش‌های پرستیژ ایالات متحده در بازداری کارآفرینان از دزدی انتشاراتی از تیتانیک^{۳۵} یا ویندوز^{۳۶} تا تعطیلی ناسپتر^{۳۷} برمبنای رأی دادگاه، می‌توان دریافت که اهمیت تنظیم بازارهای آزاد هیچگاه روشن‌تر از دوره معاصر اقتصاد جهانی نبوده است.^{۳۸}

گسترش نهادهایی که به طور مؤثرتری از سرقت ایده‌ها و تصاویر ممانعت نمایند، نیمی از موضع دفاعی دستور کار مطالعه واحدهای اطلاعات است. پرهزینه‌ترین بخش دستور کار مطالعه مربوط به شرح وسط تعریفی از آن ایده‌ها و تصاویری است که به طور خصوصی قابل وام‌گیری و وام‌دهی هستند. پیش از این، تغییر شکل ایده‌ها به عنوان بخشی از مسایل مشترک فرهنگی یا طبیعی مطرح در مالکیت خصوصی تصور می‌شد که استراتژی مشهود تولید دارایی‌ها و بازدهی‌های جدید می‌باشد. در صورتی که طبیعت تغییر شکل یافته باشد، این فرایند تشدید می‌گردد. ذخایر مشترک بذر که از تجربیات هزاران ساله جوامع تولیدکننده کشاورزی به دست آمده، تا زمانی که به شکل دارایی خصوصی درآید، نیاز به تغییر شکل بیشتری دارد. یا حتی در یک مثال بسیار افراطی نام برنج باسماتی^{۳۹} به ثبت می‌رسد تا اینکه کارآفرین خامی بتواند بازدهی حاصل از شهرت طعم آن را به خود اختصاص دهد. انتقال مؤثر ایده‌ها از حوزه عمومی که قابلیت تصاحب بازدهی در آن وجود ندارد، به حوزه خصوصی که در آن امکان تصاحب بازدهی وجود دارد، همانند حمایت از حقوق تثبیت شده دارایی‌های ناملموس، نیاز به تشکیلات اداری حقوقی و قدرتمندی دارد که به صورت جهانی سازمان یافته باشد.

کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعات، همانطور که در قلمرو تشکیلات اداری حقوقی



ترجیحاتی دارند، در حوزه هنجارها، فرهنگ و آداب و رسوم نیز ترجیحاتی دارند. همگن سازی رجحان‌های معنوی در سراسر بازارها و مناطق جهان محدوده‌ای از بازار را که در آن ایده یا تصویر معینی بازدهی ایجاد می‌کند، حداکثر می‌سازد.

با فرض اینکه قسمت اعظم بازار اکثر کالاها قبلاً در کشورهای ثروتمند مستقر شده، عموماً همگن سازی، شکل تلاش برای نشر الگوهای مصرف کشورهای ثروتمند را به خود می‌گیرد. استراتژی‌های ایجاد تقاضای بنگاه‌ها که از این منطق منتج می‌گردد به طور مستقیم با الگوی مشورتی تکوین ترجیحات که توسط سن تبلیغ می‌گردد، در تضاد قرار می‌گیرد. چگونگی واکنش افراد به نیازها و ترجیحات خود موضوعیت ندارد، آنها این کار را در بافت فرهنگی و اطلاعاتی که قویاً از جانب امپراطوران متکی به واحدهای اطلاعات شکل می‌گیرد، انجام می‌دهند (مثل کوکاکولا و MTV)^{۲۰}. این امپراطوری‌ها منابع عظیمی را به ساخت ابزار مؤثری برای اشاعه طعم‌ها و سلاقی و ارزشمندسازی الگوهای مصرفی که محور تمرکز ایده‌ها و تصاویر تحت کنترل آنها است، اختصاص می‌دهند.

از دیدگاه شهروندان جنوب، همگن سازی یک زیان مضاعف را در بر دارد. اول اینکه هر رجحانی که از تجربیات و یا جهانی بینی آنها به وجود آید، احتمالاً با پیام‌های جهانی که کالاها خدمات و اقدامات خاصی را ارزش‌گذاری می‌کنند، تأیید نخواهند شد. دوم اینکه، آنچنانکه سن خاطر نشان می‌کند: فقیر بودن به طور نسبی در یک جامعه ثروتمند؛ فرد را از انجام وظایف مقدماتی معینی (نظیر مشارکت در زندگی جامعه) بازداشته و منابع فردی مورد نیاز برای احساس رضایت از عزت نفس را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (a: ۱۹۹۷: ۷۱).

تا اندازه‌ای که کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعاتی در اشاعه استانداردهای مصرفی کشورهای ثروتمند در سراسر جهان موفق شوند، همه شهروندان جنوب به استثنای اکثر شهروندان مرفه، به طور نسبی در یک جامعه ثروتمند، فقیر خواهند شد، آنها نسبت به شرایطی که از طریق بحث آزاد و مبادله متکی بر تجربیات و منابع شخصی به استاندارد مصرفی می‌رسیدند، بسیار فقیرتر می‌شوند.

باتوجه به دلالت‌های نهادی سلطه کارآفرینان جهانی متکی بر واحدهای اطلاعات گرایش نهادی مجموعه کلیدی از چالش‌های پیش روی استراتژی و سیاست توسعه را آشکار می‌سازد. این تمرکز همچنین این نکته را روشن می‌سازد که موضوعات مربوط به قدرت و سیاست باید محور اصلی هر پاسخی به این چالش‌ها باشد. اهمیت موضوعات مربوط به قدرت با توجه به دلالت‌های روایت داگلاس نورث از نهادگرایی نوین بیشتر می‌شود.

مانند و حبس به مثابه مسایل نهادهای حکمرانی: پیامدهای متضادی که از در نظر گرفتن نقش اقتصادی ایده‌ها در هسته مرکزی تئوری توسعه حاصل می‌شود، وقتی که ایده‌های مورد نظر در قالب نهادهای حکمرانی پایه قرار گیرند، ذهن را بیشتر به خود مشغول می‌دارند. نهادها به انتظاراتی که به طور متقابل مشترک هستند، وابسته‌اند. هر مجموعه‌ای از انتظارات مشترک مزیت فوق‌العاده زیادی بر عدم قطعیت در مورد چگونگی رفتار آتی کنشگران دیگر دارد. باردان (۲۰۰۱: ۲۷۶) این بحث را به خوبی تلخیص می‌کند: «... بازدهی فزاینده‌ای نسبت به انطباق و پذیرش شکل نهادی ویژه‌ای وجود دارد: هرچه این شکل بیشتر پذیرفته شود، برای دیگران در دنباله روی از به حساب آوردن پیامدهای خارجی شبکه و زیرساخت، اثرات یادگیری و هماهنگی و انتظارات تطبیقی جذاب‌تر یا مفیدتر خواهد بود».

اگر دلایل محکمی وجود داشته باشد که طبق آن بپذیریم که ظهور نهادها به تبع یک منطق کارکردگرایانه رخ می‌دهد، تمام موارد فوق‌الذکر درست خواهند بود (یعنی اینکه، نهادهای حکمرانی تنها در صورتیکه در محافظت از رفاه کل نسبت به امکانات رقیب کارا تر باشند، غالب خواهند شد). اگرچه، نورث به صراحت ایده تضمین ظهور کار آفرین اشکال نهادی را از جانب برخی از انواع فرایندهای کارکردگرای خودکار، نمی‌پذیرد. امکان وجود نهادهایی که برای توسعه بلندمدت نامطلوب هستند، به دلایل غیرمتعارف به وجود می‌آید که با هر نوع کارآیی کل یا بازدهی اجتماعی وابستگی بسیار کمی داشته و از این رو محبوس شدن در یک وضعیت (آرتور ۱۹۹۰، ۱۹۹۴) بسیار معقول است (باردان ۱۹۸۹، ۲۰۰۱؛ پیرسون ۱۹۹۷).

همینکه نهادها شروع به تأثیرگذاری نمودند، حتی اگر اثر منفی بلندمدتی بر توسعه داشته باشند پایدار می‌مانند و امکان ظهور نهادهای کارا تر را به شدت کاهش می‌دهند (ن.ک. آلریف ۱۹۹۴)^{۴۱}. امکان ظهور نهادهای کارا تحت سیطره نهادهای بد (ناکارآ) احتمالاً مشکل‌ترین بخش از تلاش‌های مربوط به توسعه نهادهای جدید است. حتی اگر در نامتحمّل‌ترین حالت که بازدهی حاصل از نهادهای موجود به مفهوم طرفداری از یکی به نمایندگی بقیه، منحرف نمی‌شود، مطلب فوق صدق می‌کند. اگر نهادها خواهند داشت، آنگاه مسئله ارزش بررسی را دارد. اگر این قسمت از جامعه به صورت متمایزی قدرتمند نیز باشد، که اگر به عنوان اصل مسلم مطرح نباشد، بسیار محتمل است، مسئله حتی بغرنج‌تر می‌گردد.

همچنانکه رایینسون (۱۹۹۷) اظهار می‌دارد، حتی دگرگونی‌های نهادی که باعث تقویت رشد می‌شوند درآمدهای بالقوه نخبگان سیاسی مسلط را افزایش می‌دهند، اما احتمالاً در صورت کاهش قدرت سیاسی نسبی به دلیل چنین تغییراتی، این تغییرات مورد پذیرش قرار نخواهند





گرفت. به عنوان مثال؛ مالکانی که پایگاه قدرت سیاسی آنها در جوامع روستایی به کنترل غیرمتناسب آنها بر دارایی تولیدی اصلی (زمین) بستگی دارد، مشهودترین مثال‌ها در این مورد هستند. حتی اگر بر مبنای تخمین افزایش بهره‌وری ناشی از پراکنش بیشتر کنترل بر تولید کشاورزی به مالکان وعده افزایش درآمد داده شود جبران کاهش احتمالی قدرت سیاسی نامحتمل به نظر می‌رسد (که در نهایت توانایی آنها را در جمع‌آوری درآمدها، صرفه‌نشر از چیزی که به آنها برای تضمین توصیه می‌شود، تهدید می‌کند) (ن.ک. باردان، ۲۰۰: ۲۷۹-۳۷۸).

چشم انداز مبتنی بر دیدگاه نورث اهمیت حوزه سیاست را که زمینه بنیادین نهادهای مؤثر است از دو جنبه برجسته می‌نماید؛ هم از جنبه مثبت که نهادهای حکمرانی مؤثر نیز به مشروعیت سیاسی دارند و هم از جنبه منفی که صاحبان منافع، موانع قدرتمندی در برابر ایجاد چارچوب‌های نهادی ضروری برای افزایش بهره‌وری و بهزیستی قرار می‌دهند. جست و جو به دنبال کارگزاران اجتماعی و فرآیندهای سیاسی که ظرفیت ایجاد تغییرات نهادی را دارند، برای تئوری توسعه و چالش پیش روی نهادسازی طبق نظر نورث که بسیار مشابه چالش پیش روی نهادسازی پیش روی سن است، مهم‌تر می‌باشد.

امکانات نهادی برای گسترش قابلیت‌ها: ^{۴۲} اگر یکی از گام‌های گرایش نهادی شرح دلایلی است که توضیح می‌دهند چرا تغییر نهادی در مسیری اتفاق می‌افتد که دستیابی به اهداف توسعه را با شکست مواجه می‌سازد، کارکرد دیگر آن باید ایجاد تصاویری از نهادها باشد، که تعاریف ما را از توسعه گسترش می‌دهد. رهیافت قابلیت سن چنین نقشی را ایفا می‌کند. سن با استدلال محکمی برای توجیه و بیان ضرورت نهادهای مذاکره‌ای مناسب، چشم اندازی غیرواقعی از حوزه سیاسی توسعه ارایه می‌کند که امکان دموکراتیک بودن استراتژی‌های رشد و تخصیص را در مفهوم ظریف پیچیده آن و استلزام مذاکره مستمر شهروندان در مجموعه اولویت‌های اقتصادی فراهم می‌آورد. سؤال این است که، چگونه می‌توان از وضعیت موجود آرایش نهادی به چیزی مشابه اشکال مذاکره‌ای حکمرانی اقتصادی که سن پیشنهاد می‌کند رسید؟ کوشش تمام‌عیاری برای ساخت یک مسیر سیاسی قابل قبول، بسیار فراتر از چارچوب این مقاله است، اما برخی از دلالت‌هایی که چنین تلاش‌هایی در پی خواهد داشت مورد اشاره قرار می‌گیرد. من به دو مورد اشاره می‌کنم. مورد اول را باید هموار نمودن زمین بازی فرهنگی نامید و دومی را خلق ظرفیت گروهی برای گسترش قابلیت. مسأله کج روی و انحنا در زمین بازی فرهنگ قبلاً مورد بحث قرار گرفته است. همانطور که قبلاً اشاره شده، تلاش‌های افراد و جوامع در سازگار ساختن انتخاب‌های مصرفی با نوع زندگی که برای آنها ارزشمند است (سن ۱۹۹۹ا: ۱۸) در زمین بازی ای انجام می‌شود



که از نظر فرهنگی ناهموازی دارد، یکی از موارد ناهموازی اختصاص منابع و مهارت‌های عظیم توسط امپراطوی‌های شرکتی برای تغییر شکل رجحان‌ها می‌باشد. تنوع منابع اطلاعات و تصاویر باید به عنوان یک کالای عمومی مهم در نظر گرفته شود. حمایت از گسترش فرصت‌های بحث و مذاکره عمومی و مبادله عمومی نیز سرمایه‌گذاری مهمی در هموارسازی زمین بازی فرهنگ می‌باشد. هر دو مورد فوق توانایی افراد را در انتخاب زندگی‌ای که به دلیلی برای آنها ارزشمند است، افزایش می‌دهد. هم اکنون، منابع و حمایت‌های نهادی که به این نوع هموارسازی اختصاص می‌یابند ناچیز هستند و به طور غیرمنظم و بی‌قاعده مورد استفاده قرار می‌گیرند. حتی نظریات ما در مورد آنچه باید عمل هموارسازی زمین بازی را انجام دهد، توسعه نیافته‌اند. اکثریت تحلیل‌های توسعه که بر محور فرهنگ ارایه می‌شوند، صرفاً انتقاد از قدرت تشکیلات فرهنگی جهانی موجود (هم عمومی و هم خصوصی) را با تحسین فرهنگ محلی یا بومی ترکیب می‌کنند (ن.ک. اسکوبار ۱۹۹۵).

استراتژی‌های نهادی قابل قبولی وجود ندارند که زمین بازی فرهنگی را برای بخش اعظم شهروندان جنوب، که در مجموعه‌های شهری تحت سلطه بازار زندگی می‌کنند، هموار سازند. اهمیت افزایش ظرفیت گروهی برای گسترش قابلیت نیز مشهود است. کسب آزادی برای انجام چیزهایی که به دلایلی ارزشمند هستند به ندرت چیزی است که ما می‌توانیم به صورت فردی انجام دهیم و به نتیجه برسانیم. ضروری ساختن عمل انتخاب اجماعی که سن از آن جانبداری می‌کند به سیاست عمومی بستگی دارد که به صراحت اهمیت کنش جمعی را تصدیق می‌کند و نیازمند آداب و رسوم عمومی است که اختلافات و تضادهای گروهی را به طور قانونی رفع کند. تحقق این امر به سازمان‌هایی بستگی دارد که فراتر از منافع تنگ نظرانه و مقدماتی عمل کنند. بدون مشترکات سازمان یافته (اتحادیه‌ها) احزاب سیاسی، شوراهای روستایی، انجمن‌های بانوان و ... دموکراسی به راحتی کاذب می‌شود و سرمایه اجتماعی که در خانواده‌ها و انجمن‌ها تولید می‌گردد به راحتی به شکل انحصاری و محدود درخواهند آمد.

البته سوابق بسیاری زیاد و متنوعی در مورد مطالعه توسعه ظرفیت‌های جمعی وجود دارد. یک دسته بر تصمیم‌گیری جمعی در سطح سازمان‌ها و انجمن‌های کوچک تمرکز می‌کنند: مطالعات مشارکت (مثل کورتن ۱۹۸۰، آپهوف و دیگران ۱۹۷۹، آپهوف ۱۹۸۶، ۱۹۹۲) و کنش جمعی (مثل اوستروم ۱۹۹۰، ۱۹۹۵)^{۴۳}. یک دسته مجزا، اما در حال تقویت سوابق بالنده در مورد سرمایه اجتماعی است (مثل اوانز ۱۹۹۶، پاتنام ۱۹۹۳-۲۰۰۰، وولکاک ۱۹۹۷).

شاید جذاب‌ترین نوع اشکال نهادی تحت نام دموکراسی مبتنی بر گفت‌وگو شکل می‌گیرد، که بر



مبنای فرضی مشابه فرض سن شکل می‌گیرد که طبق آن تصمیم‌گیری جمعی می‌تواند فرایندی از برنامه‌ریزی مشترک، حل مشترک مسایل و تعیین مشترک استراتژی باشد که شهروندان عادی را (نیز) درگیر خود می‌کند، یعنی استراتژی‌ها و راه‌حل‌ها در این نوع دموکراسی از طریق برنامه‌ریزی و مذاکره با شهروندان دیگر بیان شده و قوام می‌یابد (فانگ و رایت، در دست انتشار: ۲۰) ۴۴

چشم انداز گسترده و حجم بسیار زیاد این نوع سوابق مطالعاتی متنوع را باید به عنوان یک علامت نویدبخش در نظر گرفت. حتی نهادهای توسعه جهانی، به ویژه بانک جهانی (ن.ک. مک‌نیل ۲۰۰۲) در مورد این مفاهیم کنجکاو شده‌اند، یعنی مجموعه بسیار پرهزینه‌ای از مطالعات تجربی را انجام داده‌اند که کارایی سرمایه اجتماعی و مشارکت را در سطح پروژه‌های توسعه ثابت می‌کند.^{۴۵} به عنوان مثال، کانبور و اسکواری (۲۰۰۱: ۲۱۵) اعتقاد دارند که متخصصین توسعه به این اجماع رسیده‌اند که مشارکت ذی‌نفعان، عملکرد پروژه را بهبود می‌بخشد.^{۴۶} سن با اعتقاد به اینکه انتخاب‌های مبتنی بر بحث عمومی صادقانه و مبادله درست نه تنها توجیه دارد بلکه برای توسعه ضروری نیز هست، اهداف جدیدی تعیین می‌کند. تحقق بخشیدن به این اهداف نیازمند کشف ابزار معقولی برای غلبه بر موانع دگرگونی نهادی است که به طور بسیار قانع‌کننده‌ای در چشم اندازی که نورث ارائه می‌دهد، مطرح شده است. سرمشق‌های نویدبخش وجود دارند که بر مبنای آنها می‌توان این امر را محقق ساخت اما بخش اعظمی از کار انجام نشده باقی می‌ماند که باید به اتمام برسد.

سازندگی بر مبنای دستاوردهای گرایش نهادی:

گرایش نهادی از منظر بنگاه شروع به اثرگذاری بر آینده جریان تئوری توسعه نموده است. با وجود اینکه انباشت سرمایه به صورت عنصر کلیدی رشد اقتصادی باقی خواهد ماند، اما حوزه سیاسی تغییر نهادی به محور جدید انحراف برای تئوری توسعه از تئوری مرسوم مبدل می‌شود. تئوری‌هایی که به مسأله چگونگی توانمندسازی نهادها در مقید نمودن تخصیص منابع و سازمان تولید به مذاکره و مبادله عمومی واقعی در میان شهروندان عادی می‌پردازند در قلب دستور کار مطالعات سودمند توسعه قرار دارند. آنچه که این دستور کار مطالعه سودمند و سازنده را به چالش می‌کشد، این است که این دستور کار با ویژگی کنونی حکمرانی اقتصادی و احتمالاً رجحان‌های صاحبان قدرت در تضاد می‌باشد.

دلالت‌های تئوری‌هایی که به ما سمت و سویی نهادگرایانه می‌دهند و توجه ما را به نهادها جلب می‌کنند با روندهای تجربی مشاهده شده در مسیر معاصر توسعه به مثابه جهانی شدن کاملاً



سازگاری دارند. با فرض بافت نهادهای حکمرانی اقتصادی موجود، نظریه جدید رشد، نوع افزایش نابرابری بین مناطق و در محدوده کشورها را که ما مشاهده می‌کنیم، به دقت پیش‌بینی می‌کند. نهادگرایی غیرکارکرد گرایانه مطابق نظر نورث دشواری حرکت فراتر از ماتریس حکمرانی موجود را به سمت ماتریس حکمرانی که هم با استراتژی‌های مساوات طلبانه رشد سازگار باشند و هم با حوزه سیاسی مبتنی بر گفتمان رهیافت قابلیت همخوانی داشته باشند، مورد تأکید قرار می‌دهد. رهیافت قابلیت با این استدلال که انتخاب‌های درست مبتنی بر مذاکرات و مبادله عمومی به صورت نظری برای توسعه توجیه پذیر بوده و ضروری هستند، اهداف جدیدی وضع می‌کند، اما هیچ ابزاری برای غلبه بر موانعی که طبق نظر نورث بر سر راه تحقق آن اهداف قرار دارند، ارایه نمی‌نماید.

یک چیز روشن است. جامعه شناسان، دانشمندان علوم سیاسی، اقتصاددانان و دیگر کسانی که خود را سخن‌گویان رهیافت‌های نهادی توسعه تصور می‌کنند، دیگر نمی‌توانند پشت این معذوریت مخفی سازند که سلطه فکری تئوری‌های اقتصادی که بر مبنای واحدهای فردی ذره‌ای و بازارهای خود تنظیم شونده ارایه می‌شوند، برای دیگر رشته‌ها و گرایش‌ها فضای نظری قابل توجهی باقی نمی‌گذارند تا به شرح و ارایه ایده‌های خود بپردازد. گلایهایی که عنوان می‌کنند حوزه سیاسی و سیاست به طور دائمی از جانب تئوری‌های منسوخ تحت سلطه قرار گرفته‌اند، هنوز قابل قبول است، اما چنین شاکیانی هیچ عذر و بهانه‌ای به خاطر شکست در بکارگیری فضای نظری که گرایش نهادی فراهم آورده است، ندارند. پیشرفت‌های خلاقانه در هسته تحلیل اقتصادی توسعه، فضایی را خلق نموده‌اند که به زودی با فرمول‌هایی که هم از جنبه نظری عالمانه‌تر هستند و هم زمینه تجربی بهتری دارند، گسترش می‌یابد. علی‌رغم اینکه چنین تلاش‌هایی به صورت شتابان استمرار می‌یابند، اما واکنش‌های مکمل خلاق نیز از جانب رشته‌ها گرایش‌ها و چشم اندازهای دیگر اساسی است.

* فهرست مآخذ این مقاله در دفتر فصلنامه موجود است.

پی‌نوشت

- ۱- از میان شعب هم تفکر نهادی که مورد غفلت واقع می‌شوند، رهیافت سازمانی و اطلاعاتی (مثل استیگلیتز) و رهیافت هزینه مبادله (مثل ویلیامسون) را میتوان برشمرد. رهیافت‌های بدیل متعدد دیگری نیز هستند که مدت زمان مدیدی منبع پیش‌بینی‌های کلیدی بوده‌اند اما هرگز در ایجاد تغییر جهت درون رشد اقتصاد به عنوان یک مجموعه موفق نشده‌اند و مورد غفلت واقع می‌گردند و در این مورد به طور بسیار بدیهی به رهیافت مارکسیستی - اکولوژیک و فمینیست می‌توان اشاره کرد.
- ۲- ن.ک. کینگ و لیواین ۱۹۹۴ و استرلی ۲۰۱۸، فصل سوم.
- ۳- در این موارد می‌توان به استرلی ۲۰۱۱، صص ۵۳-۴۷ رجوع کرد که خلاصه خوبی از آنچه شگفتی سالو می‌نامد، ارایه نموده است.



- ۴- در میان تلاش‌های مختلفی که از نقش کلیدی انباشت سرمایه در فرآیند رشد دفاع می‌کنند، رک یورکنسون و دیگران ۱۹۸۷ دیلانگ و سامرز ۱۹۹۳، کیم و لائو ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ و یانگ ۱۹۹۵.
- ۵- کینگ و لیواین (۱۹۹۴-۲۸۶) نتیجه می‌گیرند، به... از این دیدگاه که بنیادگرایی سرمایه باید دستور کار حقیقی ما را هدایت کرده و توصیه‌های سیاسی را ارایه دهد، حمایت بسیار کمی می‌شود... تفاوت‌های سرمایه سرانه در سطح بین‌المللی، میزان بسیار کمی از تفاوت‌های موجود در محصول سرانه بین کشورها را توضیح می‌دهد و رشد سرمایه سهم بسیار کمی در تبیین رشد محصول میان کشورها داراست. اعتقادات در این مورد تغییر یافته، یعنی در حالیکه نسبت سرمایه‌گذاری به DP، به شدت و قاطعانه تابع رشد اقتصادی است برای اعتقاد به اینکه این رابطه تبعی شواهدی ارایه می‌کند که طبق آن افزایش سرمایه‌گذاری موجب رشد سریع‌تر خواهد شد، دلیل کافی وجود ندارد. در واقع، نتایج اخیر خلاف این مطلب را نشان می‌دهند: رشد اقتصادی علیت بر سرمایه‌گذاری و پس‌انداز دارد و معکوس آن صحیح نیست. بلوم استروم، لیس و رزان (۱۹۹۶) نتیجه می‌گیرند که آزمون‌های رسمی و غیررسمی که تنها نسبت‌های سرمایه‌گذاری را به عنوان متغیرهای مستقل به کار می‌برند، شواهدی ارایه می‌کنند که طبق آن رشد اقتصادی مقدم بر تشکیل سرمایه است، در صورتی که شواهدی دال بر مقدم بودن تشکیل سرمایه نسبت به رشد به دست نمی‌آید. بنابراین، به نظر می‌رسد که علیت از جانب رشد اقتصادی به تشکیل سرمایه فقط یک سرمایه‌کار می‌کند. بارو (۱۹۹۷) نیز مانند لین ولی (۱۹۹۹) LINE&LEE این مطلب را تأیید می‌کند. برداشت استرلی (a: ۲۰۰۱: ۴۰) در مورد این شواهد این است که افزایش انباشت سرمایه نه برای تبیین علل نرخ بالای رشد کفایت می‌کند و نه ضروری است. به اعتقاد هاف و استیگلنیتز (۲۰۰۱: ۴۲۸) شواهد نشان می‌دهند که کمبود سرمایه باید به مثابه یک عاملت توسعه نیاختگی در نظر گرفته شود و نه علت آن. «ن.ک. مییر و راج ۲۰۰۰ فصل سوم)
- ۶- چاونگ و اوانز (۲۰۰۰: ۱۰) تعریف کلی زیر را ارایه می‌کنند: نهادهای الگوهای قاعده‌مند انتظارات مشترک فرضی که مهم در نظر گرفته می‌شوند، هنجارها و عادات مورد پذیرش تعاملات که اثرات بسیار زیادی بر شکل‌دهی انگیزش‌ها و رفتار مجموعه‌های به هم تنیده که نشانگران اجتماعی دارد.
- ۷- برای مروری بر نخله‌های دیگری از نهادگرایی، ن.ک. هاجسون ۲۰۰۰ و ۱۹۹۸.
- ۸- Reduce در واقع مسئله تحویل را خاطر نشان می‌سازد ولی در اینجا منظور نویسنده معطوف به سطح تعریف است و تقلیل در صیاق عبارت فوق برانندگی بیشتری دارد. م
- ۹- onrerg منظور عبارتی‌اند که با سبک و صیاق اقتصاد متعارف در مورد تریمینولوژی و نیز مفهوم‌سازی چندان سازگار نیستند. م
- ۱۰- در اینجا نیز، هاف و استیگلنیتز (۲۰۰۱: ۳۹۶) با بیان این مطلب که در تئوری اقتصادی مدرن، دگرگونی‌های ژرف تئوری نئوکلاسیکی (رجحان‌ها و تکنولوژی) خود درونزا هستند... روح نهادگرایی مطرح شده را تسخیر می‌کنند.
- ۱۱- ر.ک. رویر (۱۹۹۴، b1۹۹۳، a1۹۹۳، ۱۹۹۸، ۱۹۸۶) و لوکاس (۱۹۸۸). برای جدیدترین خلاصه‌ها ر.ک. آکیون و هوویت (۱۹۹۹) یا استرلی (۲۰۰۱: فصول ۳ و ۸ و ۹).
- ۱۲- حتی اگر مطلب را از پتانسیل رشدی که توسط ویژگی غیرقابلیت‌ایده‌ها به فرض بازدهی فزاینده کل به سرمایه (اگر به طور گسترده تعریف شود) استنباط نکنیم، از اهمیت آن کاسته نمی‌شود. همچنانکه سالو (۱۹۹۴) در نقد شیوه‌های اخیر بحث در مورد رشد درونزا خاطر نشان می‌سازد، در الگویی که در آن محصول تابعی از کل موجودی سرمایه است و سرمایه‌گذاری تقریباً با کسر ثابتی از محصول می‌باشد، هر انحرافی از فرض بازدهی ثابت سرمایه پیش‌بینی‌های بسیار متفاوت و غیرقابل قبول ارایه کرده و چنین الگوهایی را به شدت غیرمستحکم می‌نماید.
- ۱۳- برای تازه‌ترین تحلیل از استمرار تأثیرگذار شکاف درآمدی شمال - جنوب، ر.ک. آریقی، سیلور و برور ۲۰۰۲.
- ۱۴- بنابراین، به عنوان مثال، بارو (۱۹۹۱) فرض می‌یابد تا نرخ ترورها را به عنوان یک متغیر در معادلات رشد وارد کند، بدون اینکه از سرزنش شدن به عنوان کسی که تبدیل به یک دانشمند علوم سیاسی شده، نگرانی داشته باشد.
- ۱۵- این قسمت به تفصیل در اوانز (۲۰۰۲) بحث شده است.
- ۱۶- در میان بسیاری از کارهایی که اخیراً انجام شده، ن.ک. استرلین (۱۹۹۴)، برای مقایسه رهیافت قابلیت با کارهای مختلف دیگری که GNP را از مقام خود عزل کرده‌اند نیز ر.ک. استیوارت و دنولین (در دست چاپ).
- ۱۷- برای خلاصه‌هایی از جنبه انتخاب اجتماعی آثار سن، ر.ک. سن (۱۹۹۵، a1۹۹۹، b1۹۹۹).
- ۱۸- برای بیان مستدل این دیدگاه، ر.ک. سرینوا سن (۱۹۹۴).
- ۱۹- دیدگاه قابلیت فواید رشد درآمد را تکذیب نمی‌کند. ثروت و درآمد، آنچنان‌که سن (۱۹۹۴: ۱۴) بیان می‌کند: ابزار عالی همه کاره برای برخورداری از آزادی بیشتر در تعقیب نوعی از زندگی هستند که به دلیل برای انسان ارزشمند است. همزمان، تمرکز تک بعدی بر رشد درآمد در سطح اجتماعی بده‌بستان‌هایی را به وجود می‌آورد که طی آنها فرصت‌های اکثریت جمعیت برای گسترش مجموعه قابلیت‌های خود لطمه می‌بیند. در جوامعی که نابرابری شدید وجود دارد و رشد GNP عمدتاً رشد درآمد ۲۰ درصد ثروتمند جامعه را نشان می‌دهد و روشنفکران مخالف سرمایه‌گذاری عمومی در کالاهای جمعی نظیر بهداشت و آموزش هستند، تعبیر کردن رشد درآمد ملی در قالب چیزهای دیگری که برای مردم به طور مستدل ارزشمند هستند، نمی‌تواند مطمئن باشد. طی نیم قرن گذشته، در برزیل (به طور نسبتاً موفق)



- بر رشد درآمد تمرکز شده است، اما والدین فقیری که بزرگترین هدفشان زنده نگه داشتن نوزادان خود می‌باشد هنوز در کرالا نسبت به برزیل زندگی بهتری دارند (ن.ک. سن ۴۳: ۱۹۹۹-۴۹ و ۲۴-۲۱).
- ۲۱- شرط لازم برای این استدلال، توانایی سن در حرکت فراتر از قضایای غیرممکن، ظرف آروو (۱۹۵۱، ۱۹۶۳) است که با نشان دادن اینکه افزوده‌های ناچیز به مبنای اطلاعاتی که انتخابی اجتماعی بر روی آن ساخته می‌شود، حتی به عنوان مثال، با مقایسه جزئی مطلوبیت بین افراد، برای توجیه انتخاب اجتماعی کافی هستند، حاصل می‌گردد.
- ۲۰- شرط لازم برای این استدلال، توانایی سن در حرکت فراتر از قضایای غیرممکن، ظرف آروو (۱۹۵۱، ۱۹۶۳) است که با نشان دادن اینکه افزوده‌های ناچیز به مبنای اطلاعاتی که انتخابی اجتماعی بر روی آن ساخته می‌شود، حتی به عنوان مثال، با مقایسه جزئی مطلوبیت بین افراد، برای توجیه انتخاب اجتماعی کافی هستند، حاصل می‌گردد.
- ۲۲- تمرین انجام انتخاب اجتماعی نیز خود فرصتی برای تمرین یکی از مهمترین قابلیت‌ها، یعنی قابلیت انجام انتخاب است. همان طور که سن (۱۹۹۹: ۲۹۱a) مطرح می‌کند: فرآیندهای مشارکت را باید به تنهایی، به مثابه اجزاء سازنده اهداف توسعه، در نظر گرفت.
- ۲۳- در اینجا هدف بی‌اهمیت ساختن بازار و بوروکراسی در بحث توسعه نیست. هر کدام از این دو مفهوم نقش عمده‌ای در ارایه مبنای اطلاعاتی که «عمل انتخاب اجتماعی» مورد نیاز در رهیافت قابلیت به آن بستگی دارد، ایفا می‌کنند.
- ۲۴- البته، سن در ترک موضع پروتزا فرض کردن ترجیحات به شدت تنها است. ن.ک. هاف و استیگلیتز (۲۰۰۱) فصل ۸. همچنین برای ارایه ایده‌های مربوط به درونزا بودن ترجیحات ن.ک. بولر (۱۹۸۵).
- ۲۵- bit, bit-haded واحد اندازه‌گیری خیر در نظریه اطلاعات است و در اینجا به معنی واحد اطلاعات است. م
- ۲۶- همین که تعداد دوستان من که از نرم‌افزار word استفاده می‌کنند از حد معینی گذشت، من ناگزیرم از کاربرد آن به میزان زیاد برای برقراری ارتباط با آنها هستم، حتی اگر ارزیابی شخصی من این باشد که این نرم‌افزار یک محصول درجه دوم است. در نتیجه بازدهی بیلگیتس افزایش می‌یابد. به همین ترتیب، همین که شمار کافی از دوستان من به این نتیجه رسیدند که شبکه state دیدگاه جالب‌تری در مورد اخبار دارد، دیدگاه‌های من کم‌ارزش‌تر ارزیابی می‌شوند مگر اینکه من آنها را با موضوع state هماهنگ سازم (صرف نظر از اینکه نظر من در مورد آن موضع‌گیری چه باشد).
- ۲۷- ن.ک. ولیامسون، ۱۹۷۵، ۱۹۸۵.
- ۲۸- البته، مطالعات اخیر بر مبنای سنت پایداری در زمینه کار حداقل تا آثار آدلمن و موریس (۱۹۷۳) چنری، آلو والیا و دیگران (۱۹۷۹) و استریتین و دیگران (۱۹۸۱) به عقب بازگشته‌اند.
- ۲۹- استوارت به برتولا ۱۹۹۳، کالور و زریا ۱۹۹۳، لیپتون ۱۹۹۳، آلینا و پروتی ۱۹۹۴، پرسون و تایلینی ۱۹۹۴، آلینا و روریک ۱۹۹۴، بردسال رامس و سابوت ۱۹۹۵، بورگینون ۱۹۹۵، برونو، راولو و اسکوایر ۱۹۹۵، داینگیر و اسکوایر ۱۹۹۶، سارل ۱۹۹۷، لازین و ورگارا ۱۹۹۷، داینگیر و اسکوایر ۱۹۹۸، کوو و دنیس ۱۹۹۹، پانیزا ۱۹۹۹ استفاده می‌کند، البته مخالفانی نیز وجود دارند (به عنوان مثال؛ فیشلو ۱۹۹۵، لی وزوو ۱۹۹۸ لاندو کاپستین ۲۰۰۱)، اما شواهد تجربی خلاف انتظاری نیز برای رابطه مثبت بین رشد و نابرابری که به طور کلاسیک یک اصل موضوعه در نظر گرفته شده وجود دارد.
- ۳۰- در مورد شرایط ویژه توزیع زمین به عنوان مثال ر.ک. لیپتون (۱۹۹۳)، داینگیرو اسکوایر (۱۹۹۸)، راولیون (۱۹۹۸).
- ۳۱- البته، این عقیده که استراتژی‌های اقتصادی مساوات‌طلبانه‌تر ممکن است به عوض اثر منفی بر رشد اثر مثبت بر آن داشته باشند با مشاهدات تجربی که حاکی از همراهی نابرابری افزایش یافته در سطح جهان با نرخ ناخواسته پایین رشد در اکثریت کشورهای فقیر بوده است، سازگاری دارد (استرلی، ۲۰۰۱: ۲۱۱a؛ وید ۲۰۰۱c).
- ۳۲- به خاطر چندمثال بسیار خوب ر.ک. استرلی (۱۷۵a: ۲۰۰۱-۱۷۳).
- ۳۳- برای تحلیل کثیری از دلالت‌های نهادی کارآفرینان متکی به واحدهای اطلاعات ر.ک. واریان و شاپیرو (۱۹۹۸) و نیومن (۲۰۰۲).
- ۳۴- البته کالاهایی که ارزش آنها عمدتاً بر تغییر شکل فیزیکی استوار است و ایده‌ها در آن سهم کمی دارند، یعنی حاصل آرایش مجدد اتم‌ها هستند تا واحدهای اطلاعات، نیز قابل کپی برداری اند. اما عایدی‌های بالقوه متناسب با ارزش محتوی ایده‌های کالا کم می‌شود. برخلاف دزدی انتشاری از ویندوز، دزدی انتشاری از یک اتومبیل فورد احتمالاً پرهزینه‌تر از تولید نوع اصلی آن خواهد بود.
- ۳۵-Titanic
- ۳۶- windows
- ۳۷-Napster
- ۳۸- در دیدگاه سیاسی متعارف، مفهوم تجارت آزاد به طور خودکار حقوق مالکیت فکری را به مثابه بخشی از این فرض که واژه آزاد تنها برای مبادلات قانونی به کار می‌رود، در بر می‌گیرد، اما همانطور که مناقشات اخیر در مورد تخطی ناپذیری حقوق ثبت اختراع داروهای ایدز نشان می‌دهد، تعاریفی که از تطابق با قانون ارایه می‌شوند، تعبیری هستند که همواره در فرآیند بازسازی هستند. برعکس، مبادله کالاهایی را که تولید آنها قانون کار یا زیست‌محیطی را نقض می‌کند نیز می‌توان مبادله کالاهایی غیرقانونی ارزیابی کرد.
- ۳۹-basmati rice



- ۴۰- ر.ک. سن (۲۴۰: ۱۹۹۱) که اظهار می‌دارد خورشید در امپراطوی کوکاکولا یا MTN غروب نمی‌کند.
- ۴۱- تا اندازه‌های که می‌توان تصور کرد که مؤلفه اساسی چارچوب نهادی حاکم بر جوامع منفرد، واقعا در سطح جهانی تولید می‌شود (همانند بینش جهان می‌یر (۱۹۸۷) از یک جهان تحت سلطه نسخه‌های غربی) مسأله بغرنج‌تر می‌گردد. تا زمانی که نهادهای حکمرانی جزء لاینفک جوامع منفرد هستند، گفتن داستان‌هایی که در آن فشار به سمت افزایش قابلیت نهادی که از جانب رقابت داروینی میان جوامع ایجاد می‌شود، امکان‌پذیر است. تا اندازه‌ای که اهمیت فزاینده نهادها و قواعد حکمرانی اقتصادی جهانی مشارکت‌کنندگان در اقتصاد سیاسی جهانی را به پیروی از الگوی تکدست‌های نهادی ناگزیر می‌کنند (حداقل تا جایی که به قواعد اقتصادی و سیاسی اصلی ارتباط دارد) تنوع چارچوب‌های نهادی مورد نیاز برای انقلاب، در حالیکه تردید اصلی نورث را با توجه به ارتباط بین بقای نهادی و صلاحیت تشدید می‌کند، ناپدید می‌شود (ن.ک. اوانز، ۲۰۰۲ b).
- ۴۲- این بخش به طور ویژه‌ای در کار اوانز (۲۰۰۲) مورد بحث قرار گرفته است.
- ۴۳- البته این اثر به اثری از نوع متفاوت ارتباط دارد که نظیر کار بر روی انجمن‌های دسته دوم، معمولاً به عنوان بخشی از سوابق مطالعه بر توسعه در نظر گرفته نمی‌شود (مثل کوهن و راجرز، ۱۹۹۵)، مطالعه بر روی جنبش‌های اجتماعی و ترک اجتماعی نیز همین وضعیت را دارند (مل مک آدام، تارو و نیلی، ۲۰۰۱).
- ۴۴- فانگ و رایت این شکل دموکراسی را حکمرانی مشارکتی مبتنی بر اختیار می‌نامند. برای بحث‌های دیگر در مورد چگونگی کار دموکراسی مبتنی بر گفت‌وگو، بن حبیب، ۱۹۹۶، بونهام و رگ، ۱۹۹۷، استر، ۱۹۹۸، گاتمن و تامپسون، ۱۸۸۶، مانسبریج، ۱۹۹۰، فانگ و رایت در دست انتشار.
- ۴۵- در محدوده این نوع پروژه‌ها، اثر دیپا ونارایان (۱۹۹۴، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰) یکی از قوی‌ترین آثار است.
- ۴۶- این انتقال نباید مبالغه‌آمیز نشان داده شود. مشارکت در پروژه‌ها و مالکیت وام‌ها امکانات محدودی برای عمل انتخاب به همراه دارد. این سؤال که چگونه واقعا اختیار زیادی به وجود می‌آید بدون پاسخ می‌ماند (ن.ک. هووتز و گرومور، در دست انتشار). پذیرش این امر در میان سیاست‌گذاران جهانی کلا بسیار بعید است، همانطور که رد نسخه پیش‌نویس گزارش توسعه جهانی ۲۰۰۱-۲۰۰۰ در مورد بخشی از آن که به صورت قابل توجهی قصد پیشبرد ایده اختیاری را داشت، این مطلب را تأیید می‌کند (وید، ۲۰۰۱a، ۲۰۰۱b).